

موضوع: سلسله کارگاه آموزشی پژوهش محور حکمرانی تمدن با عنوان ظرفیت های ایران در تمدن اسلامی

ارائه دهنده: استاد غلامرضا جلالی

ج: استمرار داشته باشد و تجربیات خودش را در قالب رسانه زبان و ارزش ها و دانش های خودش ذخیره کند و به نسل های معاصر انتقال دهد. پس بنابراین این یک ظرفیت بسیار بزرگی برای سرزمین ایران می تواند تلقی شود و ما باید نگاهی به تراث ایران کهن داشته باشیم. بعضی ها تراث ایران را از دوره اسلامی شروع می کنند و بعضی ها تراث ایرانی را کهنتر از دوره اسلامی می دانند و واقعیت هم نظر همین است. ما دوره هخامنشی و تجربیات کهن و الگوهای خودمان را مثل دوره هخامنشی، ساسانی و پارتها را نباید از یاد ببریم و چون این تجارب جهانی بودند و ایران از آنجایی که به نظام توحیدی اعتقاد داشته و ارزش های راستین را دنبال کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آموزه های خودش صحنه گذاشته بر بسیاری از این ارزش ها و آرمانها. می توانیم برگردیم به تراث خودمان چه در دوره های پیش از اسلام و چه در دوره های اسلامی استفاده کنیم. مهم ترین ظرفیت هایی که در تراث اسلامی با آن روبرو هستیم، بخش قابل توجهی اش به حوزه معارف و دانش های اسلامی می رسد. ما در حوزه معارف و علوم اسلامی، چند دانش دانه درشت و استراتژیک و تاثیرگذار داریم که به عنوان ظرفیت جهانی برای ما تلقی می شود. یکی از آنها عرفان اسلامی است. عرفان اسلامی با توجه به اینکه خاستگاه اصلی اش ایران و خراسان و بخش های مختلفی از سرزمین ایران است، تاریخ دامنه دار خودش را از شهرهای کهنی مانند مشهد و شیراز و اصفهان و بلخ و بخارا و سمرقند و خیوه و خوارزم و این سرزمین ها شروع می کند که اینها جزو حوزه تمدنی ایران تلقی می شود و زمانی هم بخشی از خاک ایران بوده. در ارتباط با عرفان اسلامی به عنوان یک ظرفیت، یکی از کسانی که به آن توجه نشان داده، آیت الله سید اسدالله یزدان پناه است که در این زمینه تلاش فراوان کرده و در زمینه ظرفیت تمدنی عرفان، کندوکاو زیادی کرده و مقالاتی نوشته و سخنرانی های ارزشمندی کرده. ایشان در مباحث خودش با توجه به اینکه جریان تمدن، یک جریان محقق است یعنی هم اتفاق افتاده و هم در گذشته و حال تعیین پیدا کرده، بنابراین نفس

الامر دارد. نفس الامر یعنی ماهیت خاص خودش را دارد. ما نفس الامر را هم به عنوان ماهیت می‌توانیم تلقی کنیم و هم حدود و صغوری برای هر پدیده می‌توان از بعد فلسفی و عرفانی در نظر گرفت. امور نفس الامریه، اموری هستند که در عالم نفس الامر وجود دارند و هرگاه این امور نفس الامری، در عالم خارج بخواهند تحقق پیدا کنند، باید وجود در آن امور انعکاس پیدا کند. یعنی اینها مانند ظروفی هستند که بارقه وجود وقتی به آنها می‌تابد، آنها تحقق و عینیت می‌یابند. یکی از دیدگاه آیت الله یزدان‌پناه، تمدن است. بنابراین تمدن می‌تواند بعد عرفانی داشته باشد. بهمین خاطر آن کسانی که بین عرفان و امور مادی انفکاک ایجاد کردند، با آن منویات عرفان اسلامی سازگاری ندارد. ایشان عرفان‌های منزوی و فردگرا و عرفان‌های آخرت‌گرا را عرفانی نمی‌داند که ظرفیت تمدنی داشته باشد. عرفانی می‌تواند این ظرفیت را داشته باشد که علاوه بر اینکه به امور اخروی و ذات احدیت توجه انسان را جلب می‌کند، بهره‌وری از امور مادی و مواهب مادی زندگی را هم قبول دارد و در نتیجه به واقعیت‌های ملموس زندگی اهمیت می‌دهد. ایشان رفته سراغ مطالعاتی در حوزه عرفان نظری محی الدین ابن عربی و صدرالدین قونوی و به این نتیجه رسیده که آنها در شمار عارفان برجسته‌ای هستند که به خلافت بالسیر باور داشتند. خلافت بالسیر یعنی یک ولی الهی می‌تواند با توجه به مراتبی که در عالم معنای می‌کند، به جایگاهی دست پیدا کند که با توجه به آن جایگاه خودش، خلافت بالسیر را بوجود بیاورد، یعنی حاکمیت ایجاد کند. این در متونی که فردی مانند محیی الدین ابن عربی از این جریان دفاع کرده. بنابراین ایشان آمده بین بعد نظری عرفان و بین جریان حاکمیت و تمدن و تمدن سازی ارتباط ایجاد کرده و از اینجا می‌توانیم پاسخ این اشکال را بدهیم که اگر بعضی عرفان را امری صرفاً معطوف به شناخت ذات احدیت تلقی می‌کنند، این اشکال را می‌گیرند که چه ربطی بین عرفان اسلامی و جهان سیاست وجود دارد؟ ایشان با ارجاع این قضایا به منابع اولیه‌ای که در عرفان نظری نوشته شده و چه آن چیزی را که محیی الدین عربی ایجاد کرده و هم آن چیزی که صدرالدین قونوی به عنوان یکی از شارحین ایشان در تفاسیر خودش آورده، اینها به عنوان پایه گذاران عرفان نظری جهان اسلام، به رابطه جهان سیاست و واقعیت‌های تمدنی به و دولت تمدنی و ارتباط آن با گرایش‌های عرفانی اذعان داشته. از این بگذریم که خود انقلاب اسلامی به عنوان یک دستاورد درخشان عرفان امام

خمینی محصولی است که در مکتب اساتید امام وجود داشته و این جریان اساتید ایشان، چه آن چیزی که از مرحوم شاه آبادی (مکتب تهران) و چه جریان عرفانی که در عراق و از مکتب ملا حسینقلی همدانی برآمده، هر دو به مکتب آقا محمد بید آبادی می‌رسد و ایشان از کسانی است که اندیشه سیاسی دارد و یکی از عرفای بزرگ مکتب اصفهان شمرده می‌شود. بنابراین آن اندیشه‌ها و تفکراتی و مشارکت‌هایی که شاگردان ملاحسینقلی همدانی در ثور عشرین عراق علیه انگلیس داشتند، آنها در حقیقت آموزه‌هایی بودند که دستاورد عرفان امام خمینی را به سمت و سوی حکومت‌سازی و دخالت در امور سیاسی دعوت کرده؛ پس این ظرفیت مهمی است علاوه بر اینکه عرفان قدر جامع است بین تشیع و تسنن و علاوه بر اینکه ۷۰ درصد از اهل سنت متصوف هستند و به مکتب‌های صوفیانه باور دارند و می‌دانیم که این مکاتب صوفیانه به اهل بیت برمی‌گردد. یا به امیرالمومنین (علیه السلام)، یا به امام صادق (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) می‌رسد. بنابراین از این به عنوان یک ظرفیت تمدنی می‌توان یاد کرد. از این نکته که بگذریم، وقتی به سمت دانش‌ها دیگر مثل حکمت اسلامی، فلسفه اسلامی یا فقه یا دانش‌های دیگر توجه می‌کنیم، می‌بینیم که همین ظرفیت مشابه عرفان را فلسفه دارد و در ارتباط با فلسفه، خصوصاً حکمت صدرایی، امروزه چه بخواهیم و چه نخواهیم، به یک ظرفیت بزرگ تمدن‌سازی برای ما تبدیل شده. از زمان حیات ایشان حدود چهار قرن سپری شده است، در این چهار قرن ملت‌های مختلفی در آموزش حکمت صدرایی مشارکت داشتند، در مدارس زیادی در جنوب هند یا شمال و نقطه مرکزی هند افرادی بودند که شرح آثار ملاصدرا را داشتند یا در ترکیه آسیای مرکزی یا کشورهای عربی نگاهشان به این شرح آثار ملاصدرا داشتند. امروزه یکی از نکات تجسم عقلانیت ایرانی که برای ایران از لحاظ علوم عقلی ظرفیت ایجاد کرده و قدرت آرایه او را در جهان معاصر در علوم عقلی نشان می‌دهد، همین مکتب صدرایی است. خصوصاً از زمانی که امام خمینی با پدید آوردن انقلاب اسلامی و مشارکت میلیون‌ها نفر انسان مسلمان گام برداشت، خود به خود جریان حکمت صدرایی هم موضوعیت پیدا کرد و امروزه یک ظرفیت تمدنی برای جمهوری اسلامی است. ملاصدرا از طبیعیات ارسطویی رفته به سمت طبیعياتی که مورد نظر حکمت اسلامی است، توانسته از امور بازدارنده، چه در فلسفه غرب و یونان وجود داشته عبور کند و نظریات افرادی مانند بطلمیوس را پیروی کردند

و این دیدگاه‌ها از عوامل بازدارنده رشد عقلانیت در غرب بوده و لذا عقب افتادگی جهان غرب را در هزاره قرون وسطی با منطق ارسطویی ربط می‌دهند و منطق ارسطویی عقیم و نازاست و مولد نیست. ولی منطقی که حکمت صدرایی دارد و مخصوصاً منطقی که در سده اخیر و دهه های اخیر شهید صدر را به وجود آورد در کتاب اصول منطقیه للاستقرا، بین حکمت صدر عالی و منطق تجربی رابطه ایجاد کرد و این عرصه جهان اسلام را برای ظهور و بروز در حوزه علوم تجربی و اندوختن تجربیات خود و انتقال آن به جهان حاضر کامیاب کرده و رشدی امروزه در علوم تجربی در ایران می‌بینیم، بر می‌گردد به عدم تقارن بین عقلانیتی که جمهوری اسلامی از آن تبعیت می‌کند، تحت عنوان حکمت صدرایی و بین دانش‌هایی که در بستر غرب رویش کرده ولی سابقه قبل آن به جهان اسلام برمی‌گردد. افرادی مانند زکریای رازی و بیرونی کسانی بودند که علی‌رغم اینکه گرایش‌های اسلامی و شیعی داشتند اما به علوم تجربی هم فوق‌العاده اهمیت می‌دادند. آن ظرفیتی که فلسفه می‌تواند با توجه به اینکه اصول موضوعی دانش‌ها را ترمیم کند، می‌تواند این ظرفیت را داشته باشد که در هم علوم انسانی و علوم طبیعی و هم فلسفه هنر و فلسفه‌های حقوق و فلسفه‌های مضاف دیگر نقش آفرین باشد. لذا ما می‌بینیم که یک نوع شکوفایی‌هایی در حوزه علمیه قم و مقداری هم در حوزه مشهد، شکوفایی‌هایی در این زمینه به وجود آمده با توجه به اینکه سلسله اساتید کنونی از شاگردان علامه طباطبایی یا امام راحل، مسیر آموزشی خودشان را استمرار بخشیدند و الان چندمین نسل است که به صورت آموزشی، حکمت صدرایی را دوره می‌بینند و بعد از طریق کنگره‌هایی که در سطح جهانی برگزار شده، خصوصاً کنگره‌ای که در تهران چندین سال پیش اتفاق افتاد و تمام آثار ملاصدرا احیا شد، مکتب فکری ایشان با مکاتب فلسفه غرب مقایسه شد. افرادی مانند وایت‌هد، این زمینه فراهم کرد که غربی‌ها هم عظمت فلسفه صدرایی را ببینند و همانطور که سید حسین نصر اذعان داشته، اعتراف کنند که علوم عقلی در ایران تاریخ متفاوتی با جهان اسلام داشته. در جهان اسلام اگر علوم عقلی با این رشد پایان پیدا می‌کند، علوم عقلی در جهان تشیع مخصوصاً ایران استمرار پیدا می‌کند و یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌هایی که در دوره صفوی می‌توانست مکتب تاسیس کند، ملاصدراست و این مکتب تا دوره حاضر استمرار پیدا کرده، هم در بخش علوم سیاسی و هم علوم طبیعی توانسته

آموخته‌های جدیدی را به دست بیاورد. در حقیقت با یاری رساندن به دانش‌ها، دستاوردهای مدرن دانش‌ها را در خودش هضم کند و بر حسب مقتضیات زمان و مکان پاسخگوی نیازهایی باشد که ایران در کنش اجتماعی خودش و کلان تمدنی خودش با آن روبروست. همین قضیه در ارتباط با بحث کلام وجود دارد و یکی از شخصیت‌هایی که به وجه تمدنی کلام توجه کرد، استاد شیخ محمدتقی سبحانی است که تلاش فراوانی در این زمینه کرده و گام‌های موثری برداشته و دیدگاه‌های بسیار نوینی دارد که در مقالات و سخنرانی‌های خودش مطرح کرده. همینطور برخی شخصیت‌های دیگر. در بحث حقوق هم همین ویژگی وجود دارد. ما می‌توانیم بگوییم که فقه و حقوق اسلامی یک ظرفیت کلان تمدنی دارد اگرچه گرایش غالب فقها در بخش‌های زیادی از ادوار گذشته بیشتر معطوف به احکام ناظر بر شرایط و فعالیت‌های غریزی انسان بوده تا شرایط و فعالیت‌های فطری انسان. در حقیقت یک مقدار فرعی تر شدن مباحث فقه سبب شده که جزئی‌گرایی در آن رشد کند و فقه فرایندها در آن وجود نداشته باشد. چنانچه فقه زیبایی‌شناسی و فقه خیلی از دانش‌ها و معارف دیگر وجود ندارد. ولی در شرایطی قرار گرفتیم که فقه از حوزه پیشین خودش باید بیرون بیاید و به فقه تمدنی پدیدار شود. اینها از مقتضیاتی است که در چهار دهه انقلاب اسلامی برای فقه پدید آمده است. از همه مهم‌تر این است که فقه اگر قبلاً به صورت درس و بحث و حاشیه نویسی بر متون در نهادهای وابسته به حوزه دنبال می‌شده، امروز در پویه انقلاب اسلامی توانسته از عرصه مباحثه انتزاعی به عینیت جامعه وارد شود و تلاش کند که نیازهای مردم را برطرف کند. سراغ برخی از شخصیت‌های برجسته حوزه برویم که در فقه هنر کار کردند و برخی از فقه‌های مضاف دیگری که در عصر نیاز و شرایط زمان برایشان مطرح شده. ما از این حوزه تراث که بگذریم، می‌رسیم به شرایط کنونی. دستاوردهای جدیدی که در حقیقت دستاوردهای جدید تمدنی یا ظرفیت‌های جدید تمدنی است و برخی از آنها بر خودمان پوشیده مانده باشد. این دستاوردهای جدید را به چند شاخه می‌توانیم تقسیم کنیم و هر یک از این شاخه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از آنها مسئله دولت تمدنی است. پس از انقلاب اسلامی به عنوان یک ظرفیت بسیار مهم تمدنی که نوپدید بود، ما با مسائل زیادی روبرو شدیم. خود انقلاب اسلامی، تاریخچه‌ای که طی کرده یک ظرفیت تمدنی است. اگر تاریخچه انقلاب اسلامی را کند و کاو کنید، متوجه

این نکته خواهد شد که ریشه‌های انقلاب اسلامی حداقل برمی‌گردد به نهضت تنباکو. از تجربه آن نهضت تنباکو استفاده کرده، بعد نهضت مشروطه، بعد نهضت ملی و بعد نهضت خرداد و بعد هم توانسته انقلاب اسلامی را پدید بیاورد. در جریان شکل‌گیری انقلاب اسلامی به لحاظ خیلی از حوزه‌های مطالعاتی، منابع بسیار گوناگون و متنوع ملت‌های مسلمان و ملل غرب مورد مطالعه انقلابیون قرار می‌گیرد. من با توجه به اینکه در سال ۵۷ در یک انتشاراتی بودم که یکی از برجسته‌ترین ناشران ایران در آن زمان بود، شاهد این نکته بودم که چقدر حوزه‌های مطالعاتی جوان‌ها توسعه پیدا کرده و چه اندازه آثاری مانند کارهایی که احمد کسروی در مورد انقلاب مشروطه یا کسانی که درباره انقلاب فرانسه نوشته‌اند. یا کتاب‌هایی که در مورد انقلاب مارکسیستی نوشته شده‌اند «برگردم گل‌نسترین بچینم». یا آثار ژان لاپیت یا انقلاب الجزایر و تجربیات بوم‌دین و انقلابیون دیگر و تمام اینها کنار همدیگر و کارهایی که افرادی مثل جلیل پورپاشا انجام دادند و نهضت‌هایی مانند نهضت سپاه. اینها تمامش به زبان فارسی برگردانده می‌شد و ما عملاً با تجربیات انقلاب فرانسه و تجربیات انقلاب اکتبر شوروی و ملت‌های دیگر و سرزمین‌های اسلامی و همین‌طور و مصر، با تمام اینها آشنایی پیدا می‌کردیم. از میکساژ (مخلوط کردن) اینها با تجربه‌ای که خودمان در تاریخ تحولات سده‌های اخیر داشتیم، توانستیم گام‌هایی را برای ظهور و بروز انقلاب اسلامی برداریم. بنابراین انقلاب اسلامی، یک انقلاب جهانی است و محدود به سرزمین ایران نیست و از تجربیات جهانی استفاده شده است. پیام‌هایش هم جهانی است. از دیدگاه اندیشه اسلامی، اسلام آیین حق است و دین الله است. خداوند یک دین بیشتر وجود ندارد. در جوف اسلام هم مسیحیت و هم یهودیت و هم زرتشت است و هم آیین‌های توحیدی دیگر در آن ظهور و بروز دارد. خدا یک دین بیشتر ارائه نکرده است. این یک ظرفیت بسیار گسترده و عظیمی است و ما باید از این ظرفیت بسیار پر اهمیت بهره می‌جستیم و این بهره را کم و بیش توانستیم به دست بیاوریم. یعنی انقلاب اسلامی، مرزبندی‌های فکری و سیاسی اقتصادی ما را کاملاً تغییر داد. بگونه‌ای که ما قبلاً ما در جهان غرب جزو بلوک آنها بودیم. عضو پیمان سنتو بودیم و جزو بخشی از دیواری که آمریکا در برابر رشد شوروی کشیده بود و ایران برای آمریکایی‌ها به مثابه یک دیوار بود در کنار کنار ترکیه و پاکستان، جلوی توسعه اندیشه‌های مارکسیستی را می‌گرفت. اما خودش فی

حد ذاته موضوعیتی نداشت و از ما استفاده اینطوری می کرد. اما وقتی انقلاب اسلامی شکل گرفت، ما به هویت کلان تاریخی خودمان پی بردیم. تمام تجربیات گذشته ما برگشت. بعد خودمان را در مدار زمان در معرض امتحانات گوناگون قرار دادیم و و هر چه انسان در معرض امتحانات گوناگون قرار بگیرد، توسعه اجتماعی و رشد فکری پیدا می کند. ما یک جزیره ساکنی بودیم که کم کم داشتیم به مرداب تبدیل می شدیم. اما انقلاب اسلامی طوفانی شکل داد که آن رکود و سکونت را از بین ببرد و ما را در مدار بودن یا نبودن قرار دهد و این ظرفیت عظیم باعث شد ما از تمام ابعاد وجودی خودمان استفاده کنیم. از بعد دانشی و خردورزی و زیبایی شناسی. لذا بعد از انقلاب اسلامی ما فتوحات فراوانی را برای ایران در عرصه های جهانی و بین المللی شاهد بودیم. یکی از بزرگترین تاثیرات اصلی جمهوری اسلامی، تاسیس دولت تمدنی بود. ما در دوره قاجار و رژیم پهلوی پر و بالمان ریخته شده بود و به موجودی بی خاصیت تبدیل شده بودیم و از ظرفیت عظیم تمدنی خودمان نمی توانستیم بهره برداری کنیم. اما انقلاب اسلامی آمد و پر و بال داد. پس از انقلاب اسلامی دریچه های بسیار فراخی به روی تمام همسایگان ما باز شد و خیلی نیروهای جهادی سرزمین های دیگر به ایران آمدند و قبلا اگر حوزه استراتژیک جهان اسلام حوزه مدیترانه بود و حوزه مدیترانه نقطه ثقل جهان اسلام تلقی میشد، به خاطر نهضتی که جمال عبدالناصر کرده بود، انقلاب اسلامی ایران نقطه ثقل جهان اسلام را خلیج فارس قرار داد. امروز با طرح بحث هلال شیعی و ارتباطاتی که نهضت مقاومت در برابر قدرت غرب به وجود آورده و هم گرایی و پیوستگی ای که ایران با عراق و سوریه و یمن و کشورهای دیگر به وجود آمده... لذا کنش هایی مانند مبارزه با داعش را داشتیم. جریان داعش یک جریان برون مرزی بود. حضور ایران در کنشهای برون مرزی و شرکت در سرنوشت ملت هایی که قرار بود طور دیگری سرنوشت شان ترسیم شود، و تغییر آن سرنوشت در جهت منافع ملی آن سرزمین ها، سبب شد که ایران یک موقعیت بسیار استثنایی به در کل سرزمین های منطقه دست بیاورد. من با توجه به گفتگویی که در ترکیه با علویان آنجا داشتیم، متوجه این نکته شدم که علویان ترکیه که امروزه یک قدرت منسجم بسیار پر اهمیتی در داخل ترکیه هستند و ترکیه اجازه فعالیت های مشارکت اینها در نیروی نظامی را نمی دهد و حضورشان در مراتب نظامی ممنوعیت دارد، سبب شده نسبت به دولت محلی موضع داشته باشند.

ثانیا ترکیه نسبت به علویان سوریه جنبه حمایتی نداشته و در کشتار اینها مشارکت داشته. این امر از یک طرف و حمایتی که ایران از علویان در سوریه نشان داد، سبب شد که قریب به ۳۰ میلیون جمعیت ترکیه یا بیشتر (اعم از اینکه علوی باشند یا بکتاشی) گرایش به سمت ایران پیدا کنند و کنش‌هایی که دولت تمدنی ایران در دهه‌های اخیر انجام داده، موقعیت ایران را به لحاظ دامنه تعامل فوق العاده گسترش داده و لذا افرادی به مانند دکتر چنگیز رهروان آمدند نظریه حوزه تمدنی ایران را مطرح کردند و معتقدند ایران با توجه به گستره فراخی که در حوزه تمدنی از دوره هخامنشیان به این طرف داشته، با آنها ارتباط داشته باشد و مرکزیت پیدا کند نسبت به آنها. یعنی ما با کشورهایمانند شبه قاره هند و آسیای مرکزی و افغانستان ارتباط برقرار می‌کنیم، به صورت حیرت‌آوری می‌بینیم که اسامی جغرافیای تاریخی این کشورها هنوز بر اساس نامگذاری‌هایی که در اوستا صورت گرفته، هست و نام‌های محلی بسیاری از جاها مانند اوش در ازبکستان که از کلمه اوشو زرتشت گرفته شده و یک کلمه پهلوی است و صدها نام مشابه این در ترکمنستان، قرقیزستا، تاجیکستان و ... وجود دارد که اینها ریشه در حضور ایران در این مناطق داشته تا برسد به شبه قاره هند و خلیج بنگال. افرادی مانند سعدی شیرازی آنجا را دیده‌اند و ستایش کردند. تا دوره حاکمیت اخیر بریتانیا بر آنجا، زبان اینها فارسی بود. مثل خود ترکیه و آسیای صغیر. این گستره تمدنی یک ظرفیتی برای ایران تلقی میشود و اگر ما یک دولت تمدنی به معنی واقعی کلمه داشته باشیم، به جای برنامه ریزی‌های محدود به مرزهای ایران، با یک نگاه آینده‌گرایانه می‌توانیم برای سرزمین‌هایی که با ایران تعامل تاریخی کهن داشتند، از بعد فرهنگی برنامه‌هایی داشته باشد و ارتباطات خودش را توسعه دهد و بتواند با ترجمان آثار خودش مثلاً شاهنامه فردوسی، حس قهرمانی را در اینها ایجاد کند. اینها را از زبان‌های خودشان شنیدیم که به این طور بحثها شدیداً نیاز دارند و اعتمادی به جهان غرب و شرق ندارند و مایلند از مجرای جمهوری اسلامی ایران تغذیه فکری شوند و نگران نسل آینده خودشان هستند که گرایش‌های لایبیک و بی تفاوتی به دین در آن سرزمین‌ها، آنها را از آینده نومید کرده و دنبال یک تکیه‌گاهی هستند که بتوانند معنویت خودشان و فرهنگ اصیل خودشان را حفظ کنند. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند تمام این توانایی‌ها را قالب برخورداری از دولت تمدنی می‌تواند داشته باشد. نکته آخری که لازم است



مطرح شود، این است که یکی از دستاوردهای جریان انقلاب اسلامی این بود که اسلامی سازی علوم مطرح می شود یا جریان علم انسانی اسلامی مطرح می شود که همایش های مختلف بین المللی تا به حال برگزار شده. به خاطر اینکه صاحب نظران به این نتیجه رسیدند که ما با توجه به برخورداری از علوم عقلی مستقل و آیین و ارزش های مستقل و اخلاق مستقل، اگر علوم انسانی مان وام دار غرب باشد، مانند آن چیزی می شود که در اقتصاد گذشته. مثلا اقتصاد ایران در حدی که پایبند به مکتب آدام اسمیت و یا کنز است، به همان اندازه ربط به اسلام ندارد چون آنها بر اساس اصالت مادی برنامه ریزی اقتصادی کرده اند. این اصالت مادی با تفکر اسلامی سازگاری ندارد. ما باید اقتصادی داشته باشیم که در آن اصالت تعاون رعایت شده باشد یعنی هر کسی بتواند ماحصل ارزش اضافی تلاش خودش را داشته باشد. «لیس للانسان الا ما سعی» این دستاورد تلاش های انسان کارگر و زحمتکش و کشاورز، واقعا به خودش برگردد نه اینکه کشت کند و منافعش در اختیار دلالان و سرمایه داران قرار بگیرد. شما می توانید با توجه به اینکه یک سرمایه گذار هستید، مبلغ زیادی پول در بانک داشته باشید و با سود آن زندگی کنید و مدام رشد کنید. بدون آن که کمترین ضرری به آن سرمایه وارد شود. اما کسانی که با این سرمایه ها دارند کار می کنند، ممکن است سود ببینند و ممکن است زیان ببینند. اینکه یک طرفه زیان به کسی وارد می شود که کار می کند اما سرمایه گذار همیشه سود می بیند، با اقتصاد اسلامی سازگاری ندارد. باید مبنای اقتصاد اسلامی باز گردد و اقتصاد باید از منابع قرآنی استخراج شود و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام تحقق پیدا کند. این طور نباشد که یک عده دائما متضرر شوند و دائما در ریسک باشند و یک عده دائما سود کنند. این با نظام اقتصاد اسلامی سازگاری ندارد. همین قضیه در بحث های روانشناسی و جامعه شناسی و دیگر علوم انسانی از اهمیت برخوردار است. اینکه ما زمام علوم انسانی را در اختیار محافل فکری غرب قرار دهیم، به همین اندازه با تفکر اسلامی فاصله می گیریم و با نظام توحیدی سازگاری نداریم. «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» یک بخشش همین است. ما در دانش های پر کاربرد مربوط به جامعه و رفتار و ارتباطات انسانی و اجتماعی نباید بیاییم اصول و موضوع اینها را بیاوریم و علیرغم بی ربط بودنش، در نظام فکری خودمان استفاده کنیم. ما وقتی دولت تمدنی داشته باشیم و بتوانیم دانش های خودمان را در حد نیاز، مستقل کنیم از مبانی ای که اندیشه های

لاییک برای علوم انسانی فراهم کردند، قدم سوم را می‌توانیم برداریم و این قدم سوم دسترسی به وفاق تمدنی است. وقتی از تمدن سخن می‌گوییم، یک قلمرو وسیع‌تری از یک کشور را شامل می‌شود. الان وقتی از ظرفیت‌های تمدنی ایران سخن می‌گوییم، منظور ایران با مرزبندی‌های سیاسی امروز نیست. ایران وسیع‌تر از مرزبندی‌های سیاسی است. اگر در دوره کوروش بیش از ۲۰ ساتراپ، زیر مجموعه دولت او بود، امروزه به صورت باور نکردنی‌ای، چند برابر آن سرزمین‌های آن دوره هخامنشی، از بعد قلمرو فرهنگی ایران امروز است. اینها را ما باید جسارت داشته باشیم و مطالعه میدانی کنیم و اینها را ببینیم که ادعای گزافی نیست. یک واقعیت است که ایران توانسته واقعا مرزبندی‌های فرهنگی خودش را فوق‌العاده توسعه دهد و خیلی اندیشه‌ها را صادر کند. این اندیشه‌ها در داخل کشورهای غربی هم خریدار جدی دارد. بی‌آنکه دست به خشونت زده باشد و رادیکالیزم راه انداخته باشد، توانسته با منطق متکی بر فطرت، بسیاری از عقده‌های باز نشده فرهنگی را به روی خودش باز کند. ما در بین کشورهای اسلامی جزو انگشت شمار کشورهایی هستیم که توانایی ایجاد وفاق تمدنی را دارد. الان در شرایط کنونی سه کشور اسلامی هستند که با هم رقابت می‌کنند برای نیل به این موضوع بی‌آنکه قابلیت‌های فرهنگی برابر داشته باشند. یکی ترکیه است، یکی عربستان و یکی ایران. اما تمایز ایران با این دو قدرت دیگر... حتی اگر مالزی را اضافه کنیم. تمایز ایران با این کشورها این است که به صورت حیرت‌آور استمرار فرهنگی خودش را طی سده‌های زیادی توانسته حفظ کند. تا جایی که می‌توانیم بگوییم کهن‌ترین تمدن زنده جهانی، ایران است و استمرار فرهنگی این سرزمین از تمام سرزمین‌های دیگر فراتر رفته. تا جایی که حتی اگر اسلام و آیین رسولی در ایران ظهور پیدا کرده، با این حال تمام ذخایر فکری کهن خودش مثل زرتشت در ایران وجود دارد و اصلا اینها را پاک نکرده از حافظه خودش. ما بعد از انقلاب اسلامی ایران شاهد این هستیم که مرکز جهانی آیین زرتشتی ایران شده و بزرگ‌ترین معبد دینی زرتشتی‌های دنیا در یزد است و این از اهمیت این سرزمین حکایت می‌کند که خاستگاه حداقل ۵ دین بزرگی جهانی بوده. زرتشت، مانی، زنوان، میتراپیسم و مزدک، ایران توانسته در سطح خیلی گسترده‌ای عمل کند و مسیحیت امروز کاملاً تحت تاثیر میتراپیسم و مهرپرستی است و امروزه تشیع همین وضعیت را پیدا کرده که به صورت فوق‌العاده برون‌مرزی بتواند با توجه به

ارتباط بسیار نزدیکی که با خاطره تاریخی ایران پیدا کرده، عمل کند و ایران بزرگ‌ترین کشور شیعه جهان یا تنها کشور شیعه جهان است. این ظرفیت‌ها توانسته امکان تحقق وفاق تمدنی را در جهان اسلام برای ایران ایجاد کند. ایران نامزد این نظریه و اندیشه کلان است. مشروط بر اینکه بتواند مشارکت بینا فرهنگی ایجاد کند. خود ایران به صورت بینا فرهنگی در سطوح دانشگاهی توانسته تعامل داشته باشد اما تعامل بینا فرهنگی باید خیلی گسترده‌تر باشد که بتوانیم به وفاق تمدنی دست پیدا کنیم. و باید شناخت متقابل داشته باشیم. شناخت ما به صورت حیرت‌آوری، من پایان‌نامه‌های دانشگاه‌های بسیار مهم ایران مثل دانشگاه تهران، علامه طباطبایی و شهید بهشتی را چک می‌کردم. این دانشگاه‌ها با این اعتبار و جایگاه موضوعات مربوط به آسیای مرکزی را تقریباً ۲ درصد از پایان‌نامه‌ها نمی‌شد. برخی دانشگاه‌های بسیار بزرگ در طول تاریخ تاسیس خودش، دو یا سه پایان‌نامه دکتری یا ارشد در حوزه آسیای مرکزی ندارد. این به حوزه تمدنی ما برمی‌گردد اما ما مطالعه جدی در باره آن نداریم. خیره در حقیقت شهری بوده با بنیاد ایران کهن. من از خود مردم خیره شنیدم که نقطه متنها الیه خوارزم است و می‌گویند این اسم یک کلمه فارسی است. قوم ایران وقتی آنجا سکنی گزیدند، دنبال آب بودند و وقتی آن آب انبوه را دیدند (چون خیره نزدیک سیحون و جیحون است)، آب را که دیدند گفتند: "خیوا. هو آب." این ترکیب شده خیره. جالب‌تر اینکه خیره در بیرون منزل، برای اینکه کلاس بگذارند، همه زبان فارسی خوارزمی صحبت می‌کنند. در داخل خانه ازبکی صحبت می‌کنند اما در بیرون خانه به زبان فارسی خوارزمی که خیلی به پهلوی نزدیک است، صحبت می‌کنند. ما باید شناخت داشته باشیم. ما افغانستان را واقعا نمی‌شناسیم. چند کتاب در مورد افغانستان و ترکمنستان کار کردیم؟ در ترکمنستان برخی محراب‌های آیین میترا ایسم وجود دارد. خیلی از جاهایی که اینها در منطقه مرقوش، باستان شناسان مهم روس در ترکمنستان حفاری کردند و تمام چیزهایی که از زیر خاک در آمده، به ایران کهن مربوط می‌شود مانند تندیس آناهیتا. ما باید شناخت متقابل پیدا کنیم تا تا به وفاق تمدنی دست پیدا کنیم و فهم مشترکی از این عناصر فرهنگی داشته باشیم. ما در فهم مشترک از دین دچار مشکلیم حتی در داخل خود ایران به صورت سنگین با هم ارتباط برقرار می‌کنیم. تفاهم واقعا شکل پیدا نمی‌کند. احتیاج است که ما در رابطه با مفهوم دین و هم در ارتباط با عناصر دیگر فرهنگی به قدر جامع بین ملت‌ها

برسیم. این امر سبب خواهد شد که زمینه های وفاق برایمان بیشتر فراهم شود. یک نکته دیگر اینکه ما اگر بخواهیم به نظریه وفاق تمدنی دست پیدا کنیم، باید رقابت را یک امر ذاتی این عالم بدانیم. در نظام طبیعت رقابت همیشه وجود داشته. در نظام اجتماعی همینطور. این رقابت اگر نباشد و یک نوع تضاد در کنش های اجتماعی نباشد، حرکتی هم به وجود نمی آید. یکی از عوامل پدید آمدن حرکت، تضاد است و اگر تضاد نباشد، سکون و مرگ است. خدا این تضادها را به وجود آورده تا حرکت ها شکل پیدا بکنند. ما باید بتوانیم تمام عناصر فرهنگی اعم از دین و هنر و علوم عقلی و علوم انسانی یا زبان و ادبیات و یا حتی اندیشه های اساطیری را نزدیک شویم و از مجرای تعامل بینا فرهنگی سعی کنیم برداشت های خودمان را به سرزمین هایی که جزو حوزه تمدنی ایران و شیعه و تمدن اسلامی تلقی می شود، ذخایر خودمان را در معرض عرضه قرار دهیم تا نقدها بر آن وارد شود و بتوانیم اشکالات این تفکرات و اندیشه ها را کمتر کنیم و وقتی به مرحله منطق رسیدیم، به حق دست یافتیم، امر در حق که باشد، قاعده طبیعی اش این است که قدر جامع تمام اندیشه ها خواهد شد. چون کسی که با حق تعارض داشته باشد، مشکل از خودش است نه از حقانیت. آخرین بحثی که در بحث وفاق تمدنی مطرح می شود، این است که متأسفانه فاقد دانش تمدنی هستیم. یعنی جهان غرب در خفا یک دانش تمدنی دارد و تمام دانش ها در مجرای آن دانش کلان تمدنی عمل می کند مانند اجزای دانش تمدنی. برای من همیشه این مسئله مطرح بوده که اینها اصول موضوعه دانش شان را از کجا می گیرند که این همه بین دانش ها تعاطی و تعامل وجود دارد و تعارضات تمدنی اشان را کاهش می دهد و یکدست می کند. زمانی در خدمت دکتر جواد لاریجانی بودم. سال ها پیش از انقلاب بود. گفت: "انسان و جامعه در غرب تعریف شده است. ما در اینجا انسان و جامعه تعریف شده نداریم." این برای من خیلی اهمیت داشت که چرا غرب انسان را در حد ساحت مادی اش تعریف می کند؟ جامعه، اقتصاد و نهادهای علمی همه تعریف شده اند و تعارف خاص خود را دارند. ولی ما در هیچ یک از اینها حالت استقرار نداریم و سیال هستیم منشأ اینها به کجا برمی گردد؟ با توجه به پشت پرده برنامه ریزی دانشگاه های برجسته جهان در فضای مجازی مرور کردم، دیدم صدها حوزه مطالعاتی وجود دارد که این حوزه های مطالعاتی صدها دانش را حمایت می کند. یعنی حوزه های دانشی با توجه به طبقه بندی ها انجام گرفته، از هم

جداست و روش‌های خاص خودشان را دارند و هر یک از دانش چند حوزه مطالعاتی دارد که این حوزه‌های مطالعاتی، اطلاعات نسبی را در مظان مطالعاتی خودشان قرار می‌دهند و وقتی این بحث‌های نسبی به قدر متیقنی دست یافت و به دانش تبدیل شد، به پیکره آن دانش انتقال پیدا می‌کند و از دانش نیز معماهای لاینحل بازمی‌گردد به حوزه‌های مطالعاتی. اما همه اینها در دل یک جریان خیل عظیم تحت عنوان دانش تمدنی اتفاق می‌افتد که یکی از آیت‌های محافل علمی در جهان غرب است. من از خیلی از اساتید می‌پرسیدم که ساختار اینها از کجا تامین می‌شود؟ می‌گفتند از طریق مراکز آکادمیک. بعدها متوجه شدم که یک دانش تمدنی نانوشته دارد و وجه استراتژیک دارد و آنها واقعا نمی‌خواهند آموزش دهند این قضیه و این دانش تمدنی یک نگاه کلان خاص خودش را ارائه می‌دهد و این دانش‌ها در مجرای آن نگاه کلان باید حرکت کنند. نمی‌تواند با آن فلسفه‌ها و تفکراتی که آن دانش کلان تمدنی را مطرح می‌کند، ناسازگاری داشته باشند. تعاملشان در حقیقت با آن دانش عظیمی است که از بین آنها مانند یک نخ شیرازه عبور کرده و اینها را کنار هم قرار داده. ما مادامی که دانش تمدنی نداریم و این دانش‌هایی که ما الان داریم، با هم ارتباط برقرار نمی‌کنند. من در داخل حوزه برای دوره آموزشی، حداقل ۱۸ تا ۲۰ سال وقت جدی گذاشتم. چه در مدارس آیت الله میلانی، چه در خارج از آن. یادم هست که در کفایت الاصول آخوند خراسانی از قدر جامع سخن می‌گوییم که یک نظام سیستمی و قدر جامعی است که می‌تواند مبنای نظام سیستمی باشد. اینها ما را با توجه به اینکه با اندیشه‌های سیستمی را در قم از طریق مرحوم علامه محی الدین حسینی آشنا شده بودم، متوجه اهمیت استراتژیک این بحث‌ها شده بودم. ما وقتی آن نگاه ساختاری و نگاه سیستمیک را در دانش‌ها نداریم و رابطه آنها با هم برای ما اهمیت ندارد، این دانش‌ها کنار هم به صورت انتزاعی آموزش داده می‌شوند و با هم ربط منطقی و تمدنی پیدا نمی‌کنند به همدیگر. هر کدام در مجرای خودش حرکت می‌کند. در نتیجه امروزه در محافل حقوقی جهان غرب گفته می‌شود که تمام احکام حقوقی باید تحت سیطره فلسفه حقوق باشند. لذا تمام حقوق موضوعه تحت نفوذ فلسفه حقوق است. ما اصلا فلسفه حقوق نداریم. خیلی وقت‌ها جرایم را وقتی تعیین می‌کنیم، بازتاب عرفش فوق العاده منفی است و اهمیت نمی‌دهیم و می‌رسد به بازتاب جهانی. توجه نمی‌کنیم که تغییرات عرف می‌تواند در نحوه

مجازات تغییر ایجاد کند. چون یکی از منابع حقوق، عرف است. یکی دیگر از منابع عقل است. باید در این فهم فقهی و حقوقی ما نقش خودش را داشته باشد. ما خیلی از علوم عالی را برای بحث‌های فقهی نداریم. مثلاً در جرم‌شناسی شناخت استخوان موضوعیت دارد. روان‌شناسی کیفری موضوعیت دارد اما در فقه این پیامدها سنجیده نمی‌شود و بعد ملایم با طبیعت‌ها این احکام قرار نمی‌گیرد و با نظام توحیدی سازگاری ندارد. ما در نظام توحیدی کثرت و وحدت داریم. این رفت و آمد بین کثرت و وحدت مهم است. اگر بتوانیم از وحدت به کثرت برسیم و بعد از کثرت به وحدت برگردیم، انسان متمدنی هستیم. و الا یا در کثرت می‌مانیم و یا در وحدت؛ اگر در وحدت مانسیم یا در کثرت، این نظام توحیدی نیست. حضرت امیر می‌فرمایند: "باب‌ها انسان مومن از خود عبور می‌دهند تا به دار سلام و بیت‌القرار برسند." انسان مومن باید در اینجا قرار بگیرد. بیت‌القرار جایی است که شما توانستید تمام تضادهای درونی خود را حل کنید. این یعنی انسانی که به تمدن رسیده. وفاق تمدنی از در هم‌آمیختن این همه انسان به کمال رسیده که غرض نهایی نظام توحیدی است، امکان پذیر خواهد شد.

س: در بحث وفاق تمدنی فرمودید ایران و ترکیه و مالزی و عربستان ظرفیت ایجاد تمدنی دارند. می‌توان بیشترین آسیب‌هایی که در عرصه وفاق تمدنی متوجه کشور ماست را بفرمایید؟ چه موانعی وجود دارد که آن ظرفیت محقق نمی‌شود؟

ج: یکی از بزرگ‌ترین موانعی که پیش روی اینها قرار دارد، هیچ‌یک از این کشورها به جز ایران، خودشان نیستند. جریان غرب سیطره دارد در این کشورها. در خود ترکیه با توجه به نفوذی که لاییک‌ها در آن پیدا کردند، خود ترک‌ها به صورت جدی نمی‌توانند با منابع کهن غربی ارتباط برقرار کنند. خیلی از دانش‌هایی که اینها دارند فعال نیست. من با برخی مراکزی که مطالعات تمدنی دارند صحبت کردم. گفتند اینجا فلسفه اسلامی دیگر موضوعیت ندارد. به فلسفه نگاه ظرفیت تمدنی ندارند؛ فلسفه غرب آنجا بیشتر نفوذ دارد. یا در مورد عرفان در خدمت یکی از شخصیت‌های ترکیه بود و ما با او صحبت می‌کردیم. ایشان شیعه بود و به آیت‌الله سیستانی خیلی ارادت داشت. ایشان

می گفت: "آمدند اینجا عرفان را دستکاری کردند. طریقه مولویه و نقشبندیه دستکاری شده. پوسته اش مانده و معنایش را از آن گرفته اند." اینها دستکاری هایی است که در غرب آمده در آن سرزمین ها انجام داده تا اینها با هم نتوانند یکدست بشوند. الان تردیدی در این نیست که نقش بندیه یک طلیعه زرین دارد که خودش را به اهل بیت وصل می کند. ولی آن قسمت را اصلا اجازه مطرح کردنش را نمی دهند با اینکه اسنادش وجود دارد ولی می دانند که اگر این قسمت اتفاق بیفتد، نقشبندیه بزرگ ترین جریان طریقتی آن مناطق است. یکی از کسانی که در نقش بندیه خیلی تاثیر گذار بوده، برخی از عرفایی بوده که در هند می زیستند. این افراد تحت تاثیر تفکر غرب قرار گرفته و نتیجه اش این شده که با نظام فکری عرفان شیعی به تعارض کامل برخاستند و آثار زیادی را به نقد آثار صاحب نظران نوشته و ترکیه الان دارد از او تبعیت می کند. دسیسه های فرهنگی غرب که داشته و دارد ما از نزدیک شدن اینها به یکدیگر است. اما اگر ما اولاً و بالذات با توجه به تفکر و تمدن اسلامی، می آمدیم با هم نزدیک می شدیم، ساده تر و راحت تر بود. می توانستیم به هم برسیم. اما غرب به یک دیوار حائلی تبدیل شد که نگذارد اجزای تمدن اسلامی نزدیک شود. ولی برخی کارهای که ایران انجام داده، به دولت تمدنی ربط پیدا می کند و آمده از این دیوار عبور کرده و قدرت دیدن سرزمین های دیگر را پیدا کرده و بین آنها مانند خود آنها زندگی کند. توانسته برای مردم این آمادگی را در مردم فراهم کرده که آنها در بین مردم مثل خود ما زندگی کنند. در سالیان مدید حتی در خود ایران، قومیت ها جسارت های زشتی به هم می کردند اما آداب و افکاری که انقلاب اسلامی با خودش آورد، اجازه نداد که نسبت به برخی از اقوام توهین شود. حتی مجازات حقوقی ایجاد کرد. با اهل سنت این فاصله را به حداقل رساند. اصلا دنبال این است که تا حد ممکن این فاصله وجود نداشته باشد. ما به همان مقدار که در داخل ایران با قومیت های گوناگون نزدیک شویم، به همان اندازه نفوذمان در فرهنگ های دیگر افزایش پیدا می کند. شهید سلیمانی یک حمایت های جدی از ایزدی ها در عراق کرد. ایزدی ها از دیدگاه عراق های مطرود بودند. ایزدی ها از نژاد کهن ایرانی هستند و به زبان ترکی صحبت می کنند. شهید سلیمانی با آنها ارتباط برقرار کرد و توانست آنها را در برابر هجوم وحشتناک داعش توانست حفظ کند. اینها چند سال است که در مراسم عاشورا شرکت می کنند و برای سیدالشهدا مرثیه سرایی

می‌کنند. این تفکر اسلامی است. وقتی ما از آن طریق وارد شویم، امکان تفاهم بیشتر است. با ادبیات. علویان ترکیه قبل از انقلاب اسلامی ایران و حتی پس از انقلاب اسلامی ایران، نسبت به ایران به شدت موضع تندی داشتند. و طرفداری از آتاتورک می‌کردند. اما طرفداری ایران از علویان در سوریه در مقابل داعش باعث شد تا شدیداً طرفدار ایران شوند. ادبیات اینها در قبال ما عوض شود. حتی روابط تجاری موفق دارد صورت می‌گیرد. تجار بزرگی از علویان به ایران آمدند و پیشنهاد روابط تجاری و بازرگانی دادند. در ترکیه وقتی آثار امام خمینی و شیخ صدوق و شخصیت‌های مهم را به زبان ترکی ترجمه شد. علویان بزرگترین خریداران این آثار شدند. قبلاً این واسطه‌ها مانع می‌شد. من یادم است که در آلمان، به ما توصیه شد که علویان در مراسمات شرکت می‌کنند، حواستان باشد برخورد نامناسبی اتفاق نیفتد. اینها نزدیک‌تر شدند. علویان اهل بیت را به عنوان امامان خودشان می‌دانند اما قرن‌ها بالای کوه‌ها زندگی کردند و در دوران عثمانی مطرود بودند و در زمان آتاتورک اینها از کوه‌ها به شهرها آمدند، چون استعداد خیلی خوبی داشتند، توانستند موقعیت علمی خیلی خوبی در این مدت بدست بیاورند. اینها الان دارند کتاب‌های صحیفه سجادیه و امثالهم را ترجمه می‌کنند و بزرگترین خریداران اینها علویان هستند. شناخت متقابل خیلی اهمیت دارد. همه دانش‌وران ما در حوزه قم جمع شدند اما آقای لکزایی به تنهایی با توجه به حضور خوبی که دارد، چندتا از آثارش در ترکیه به زبان ترکی استانبولی ترجمه شد. یا آقای ابراهیم دینانی، برخی آثارش در مورد حکمت صدرایی در مدت کوتاهی چند هزار جلدش تمام شد. آنها گوش بزننگ هستند که افکار و اندیشه‌های جدید در ایران معرفی بشود و استفاده کنند. یک جانبازی که آمده بود، گفته بود که حرف‌های گذشته را ول کنیم و الان بدانیم حرف جدید چیست. آقای شفیق جرادی. من خاطرم هست که او می‌گفت حرف جدید بزنیم. باید برویم تجربه کنیم و فضاهایی که می‌شناسیم و خودمان را عرضه کنیم به فرهنگ جهانی و چیزهایی را به دست بیاوریم. بیایم اینها را حل کنیم. بزرگترین رنجی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عمر مبارکشان تحمل کردند این بود که به دنبال ساخته شدن امت اسلامی بودند. امروزه هم کسی که درد دین داشته باشد، بزرگ‌ترین همتش این باید باشد که مسلمان‌ها را به هم نزدیک کند. بزرگترین چهره‌های ما به دنبال وحدت اسلامی بودند. مثل امام خمینی و مقام معظم رهبری و علامه طباطبایی.